



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسّی طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۵-۱۳۹۴

جلسه‌ی شصت و سوم؛ دوشنبه ۱۳۹۴/۱۲/۱۷

احتمال دیگری در روایت عروه‌ی بارقی و مناقشه در آن

عرض کردیم تنها راه برای اثبات جواز تصرفات عروه، التزام به احتمال سوم است و آن این‌که عروه علم داشته که حضرت با صرف نظر از صحّت و بطلان بیع، راضی به تصرف در مالشان و تحویل آن به مشتری بودند، لذا تصرف کرده و قبض و اقباض را انجام داده است. بنابراین طبق این احتمال عروه مرتکب حرام نشده است. الا این‌که گفتیم دو احتمال دیگر در این روایت وجود دارد که اگر هر کدام تمام باشد، استدلال مذکور را خراب می‌کند. احتمال اول را ذکر کرده و در آن مناقشه کردیم، اما احتمال دوم آن است که:

روایت عروه‌ی بارقی «قضیه فی واقعه» است؛ یعنی قضیه‌ی شخصیه‌ای در مورد واقعه‌ی خاصی است که وجه آن معلوم نیست، و شاید قرائنی وجود داشته که نقل نشده است و حتی احتمال دارد فی الواقع عروه وکیل مفوض حضرت بوده باشد^۱، لذا چون وجهش روشن نیست نمی‌توان حکم مستفاد از این روایت را به عنوان یک قاعده‌ی کلی به سایر موارد سرایت داد.

عرض می‌کنیم هرچند این اشکال، اشکال مهمی است، خصوصاً با توجه به این‌که با نقل این روایت بیشتر در مقام اثبات این مطلب بودند که چگونه با دعای حضرت، برکت وارد زندگانی عروه شد و وضع مادی او خوب شد، با این حال می‌توان از این اشکال این‌گونه پاسخ داد که ظاهر نقل عروه این است که

۱. فرق این اشکال با اشکال قبل این است که در آن‌جا گفتند از این روایت استفاده می‌شود عروه وکیل مفوض حضرت بوده است، اما این‌جا می‌گوییم چون «قضیه فی واقعه» است، وجه آن را نمی‌دانیم و لعل عدم حرمت تصرفات عروه به این خاطر باشد که وکیل مفوض حضرت بوده است.

هر آن‌چه دخیل در موضوع بوده را ذکر کرده است و اگر احتمالاً وکیل مفوض از جانب حضرت بود و یا قرینه‌ی دیگری وجود داشت، متعرض آن می‌شد. بنابراین اظهر این است که طبق تقریبی که بیان کردیم، روایت دال بر تصحیح بیع فضولی بعد از الحاق اجازه است.

مناقشه در استدلال به روایت عروه‌ی بارقی از حیث سند

هرچند ما احتمال سوم را تقویت کرده و بیان کردیم از این روایت، صحّت بیع فضولی بعد از الحاق اجازه‌ی مالک استفاده می‌شود، اما همان‌طور که قبلاً گفتیم چون این روایت از طریق صحیح به دست ما نرسیده و منشأ آن مصادر عامه است، لذا روایت حجّت نبوده و نمی‌توان آن را مستند حکم قرار داد. و اگر گفته شود این روایت مشهور در نزد عامه است و کثیری از عامه طبق آن فتوا داده‌اند، و چون در مرأی و منظر ائمه علیهم‌السلام بوده و حضرت با این که می‌توانستند به وجهی از وجوه ردع کنند، ولی از آن ردعی نکرده‌اند، پس معلوم می‌شود این روایت مطابق واقع است.

عرض می‌کنیم ما گرچه از این روش در برخی موارد استفاده کرده‌ایم، اما در ما نحن فیه از این طریق نمی‌توان ضعف سند را جبران کرد؛ زیرا احراز نمی‌شود متن این روایت یا استناد به آن آن قدر در زمان ائمه علیهم‌السلام مشهور بوده که نفی آن لازم باشد. بله، ظن به این مطلب وجود دارد، اما «إن الظن لا یغنی من الحق شیئاً»

تذکر

این مطلب را هم تذکر دهیم که چون این روایت حجّت نیست، لذا نمی‌توان از آن استفاده کرد که معاملاتی مثلاً به دو برابر قیمت خریداری شده کار خوبی است - چه به نصف قیمت خریده باشد و به قیمت بفروشد و چه به قیمت خریده باشد و گران بفروشد - البته فعلاً نمی‌خواهیم بگوییم چنین بیعی عیب دارد بلکه می‌گوییم از این روایت و از عبارت «بارک الله فی صفقة یمینک» نمی‌توان استفاده کرد چنین بیعی مانعی ندارد.

۳. استدلال به صحیح‌ه‌ی محمد بن قیس

مرحوم شیخ علیه‌السلام می‌فرماید: سومین دلیلی که - تبعاً للشهید علیه‌السلام فی الدروس^۱ - برای اثبات صحّت عقد

۱. الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة، ج ۳، ص ۲۳۳:

و روی محمد بن قیس فی ولیدة باعها ابن سیدها فاستولدها المشتري ینزعها الأب و ولدها، و للمشتري أخذ البائع لیجیز أبوه البیع، و هی

فضولی ملحق به اجازه‌ی مالک اقامه شده، استدلال به صحیح‌هی محمد بن قیس است.

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَالٍ عَنْ سِنْدِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ^١ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ
بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ^ع قَالَ: قَضَى فِي وَلِيدَةٍ
بَاعَهَا ابْنُ سَيِّدِهَا وَ أَبُوهُ غَائِبٌ فَاشْتَرَاهَا رَجُلٌ فَوَلَدَتْ مِنْهُ غُلَامًا ثُمَّ قَدِمَ سَيِّدُهَا الْأَوَّلُ فَخَاصَمَ سَيِّدَهَا
الْأَخِيرَ فَقَالَ هَذِهِ وَلِيدَتِي بِاعَهَا ابْنِي بَعِيرٍ إِذْنِي فَقَالَ: خُذْ وَلِيدَتَكَ وَ ابْنَهَا فَتَأْشُدُهُ الْمُشْتَرِي فَقَالَ:
خُذْ ابْنَهُ يَعْنِي الَّذِي بَاعَ الْوَلِيدَةَ حَتَّى يُنْفَذَ لَكَ مَا بَاعَكَ فَلَمَّا أَخَذَ الْبَيْعُ الْإِبْنَ قَالَ أَبُوهُ أَرْسِلْ ابْنِي
فَقَالَ لَا أَرْسِلُ ابْنَكَ حَتَّى تُرْسِلَ ابْنِي فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ سَيِّدُ الْوَلِيدَةِ الْأَوَّلُ أَجَازَ بَيْعَ ابْنِهِ.
وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ نَحْوَهُ.
وَ رَوَاهُ الْكَلْبِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ نَحْوَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ قَضَى
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ^ع.

وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ^٢.

محمد بن قیس از امام باقر^ع نقل می‌کند در مورد جاریه‌ای که پسر مولایش او را فروخته بود و مشتری او را ام ولد کرده بود و سپس مالک جاریه آمده و با مشتری مخاصمه کرده که این جاریه‌ی من است و پسر من او را بدون اذن من فروخته است، امیرالمؤمنین^ع به مالک جاریه فرمودند: جاریه و ولدش را بگیر. سپس مشتری التماس و درخواست کرد و حضرت به او فرمودند: پسر مالک که جاریه را به تو فروخته حبس کن تا این که مالک ببع فرزندش را امضاء کند. وقتی مشتری پسر او را حبس کرد، پدرش

قضیه علی علیه السلام فی واقعه، و لعلّ ذلك استصلاح منه عليه السلام، و فيها دلالة على أنّ عقد الفضولی موقوف، و على أنّ الإجازة كاشفة.

١. سندی بن محمد همان ابان بن محمد ثقة است که خواهرزاده‌ی صفوان بن یحیی است.

✓ رجال التجاشی، ص ۱۸۷:

سندی بن محمد و اسمہ ابان، یکنی ابا بشر صلیب من جہینة، و یقال: من جبيلة، و هو الأشهر. و هو ابن أخت صفوان بن یحیی. کان ثقة، و جها فی أصحابنا الکوفیین له کتاب نوادر رواه عنه محمد بن علی بن محبوب أخبرنا محمد بن محمد عن الحسن بن حمزة، عن محمد بن جعفر بن بطة، عن محمد بن علی بن محبوب عنه، و رواه عنه جماعة غیر محمد.

✓ همان، ص ۱۴:

أبان بن محمد البجلي و هو المعروف بسندی البزاز. أخبرني القاضي أبو عبد الله الجعفی قال: حدثنا أحمد بن محمد بن سعید قال: حدثنا محمد بن أحمد القلانسی، عن أبان بن محمد بکتاب النوادر عن الرجال، و هو ابن أخت صفوان بن یحیی، قاله ابن نوح.

✓ الفهرست (للشیخ الطوسی)، ص ۸۱:

سندی بن محمد، له کتاب، أخبرنا به جماعة عن أبي المفضل عن ابن بطة عن الصفار عن [و أحمد بن أبي عبد الله عن السندی.

٢. وسائل الشیعة، ج ۲۱، کتاب النکاح، أبواب نکاح العیید و الاماء، باب ۸۸، ح ۱، ص ۲۰۳ و تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۴۸۸.

گفت: پسر مرا آزاد کن! مشتری به او گفت: فرزندت را آزاد نمی‌کنم تا این که فرزند مرا رها کنی. وقتی مالک جاریه چنین دید، بیع پسرش را اجازه داد [و در نتیجه جاریه و ولدش به مشتری برگشت].

سند شیخ طوسی رحمته به علی بن الحسن بن فضال ناتمام است^۱ [اما جناب شیخ رحمته سند دیگری به این

۱. سند شیخ به علی بن الحسن بن فضال ناتمام است و از طریق تعویض اسانید نیز قابل تصحیح نیست. در سند خود شیخ، «أحمد بن عبدون» و «علی بن محمد بن الزبیر» واقع شده‌اند که متأسفانه در کتب رجالی توثیقی برای این دو ذکر نشده، بنابراین سند شیخ ناتمام است.*
از طریق تعویض اسانید هم قابل تصحیح نیست زیرا در سند شیخ به اصل محمد بن قیس، «ابن بطة و ابی المفضل» واقع شده‌اند که توثیق ندارند.** همین دو فرد در طریق شیخ به سندی بن محمد هم واقع شده‌اند که آن طریق هم ناتمام است.***

❖ تهذیب الاحکام، المشیخة، ص ۵۵:

و ما ذکرته فی هذا الكتاب عن علی بن الحسن فضال فقد اخبرنی به احمد بن عبدون المعروف بابن الحاشر سماعا منه و اجازة عن علی بن محمد بن الزبیر عن علی بن الحسن بن فضال.

❖ الفهرست، ص ۱۳۲:

محمد بن قیس البجلي، له كتاب قضايا أمير المؤمنين عليه السلام، أخبرنا به جماعة، منهم محمد بن محمد بن النعمان والحسين بن عبيد الله و جعفر بن الحسين بن حسكة القمي عن ابن بابويه، عن أبيه، عن سعد و الحميري، عن إبراهيم بن هشام (هاشم) عن عبد الرحمن بن أبي نجران، عن عاصم بن حميد، عن محمد بن قيس، عن الباقر عليه السلام و له أصل (أيضا) أخبرنا به جماعة عن أبي المفضل، عن ابن بطة، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن أبي عمير، عنه.

✓ رجال النجاشي، ص ۳۹۶:

محمد بن عبد الله بن محمد بن عبيد الله بن بهلول بن همام بن المطلب بن همام بن بحر بن مطر بن مرة الصغرى بن همام بن مرة بن ذهل بن شيبان أبو المفضل، كان سافر في طلب الحديث عمره، أصله كوفي و كان في أول أمره ثبتا، ثم خلط و رأيت جل أصحابنا يغمزونه و يضعفونه، له كتب كثيرة منها كتاب شرف التربة، كتاب مزار أمير المؤمنين عليه السلام، كتاب مزار الحسين عليه السلام، كتاب فضائل عباس بن عبد المطلب، كتاب الدعاء، كتاب من روى حديث غدیر خم، كتاب رسالة في التقية و الإذاعة، كتاب من روى عن زيد بن علی بن الحسين، كتاب فضائل زيد عليه السلام، كتاب الشافي في علوم الزيدية، كتاب أخبار أبي حنيفة، كتاب القلم، رأيت هذا الشيخ و سمعت منه كثيرا، ثم توقفت عن الرواية عنه إلا بواسطة بيني و بينه.

✓ الفهرست، ص ۱۴۰:

محمد بن عبد الله بن المطلب الشيباني يكنى أبا المفضل كثير الرواية حسن الحفظ، غير أنه ضعفه جماعة من أصحابنا له كتاب الولادات الطيبة الطاهرة و كتاب الفرائض و له كتاب المزار و غير ذلك، أخبرنا بجميع (كتبه و) رواياته عنه، جماعة من أصحابنا.

✓ رجال النجاشي، ص ۳۷۲:

محمد بن جعفر بن أحمد بن بطة المؤدب، أبو جعفر القمي، كان كبير المنزلة بقم، كثير الأدب و الفضل و العلم، يتساهل في الحديث و يعلق الأسانيد بالإجازات و في فهرست ما رواه غلط كثير و قال ابن الوليد، كان محمد بن جعفر بن بطة ضعيفا مخلطا فيما يسنده، له كتب منها: كتاب الواحد، كتاب الاثني، كتاب الثلاثة، كتاب الأربعة، كتاب الخمسة، كتاب الستة، كتاب السبعة، كتاب الثمانية، كتاب التسعة، كتاب العشرة فصاعدا، كتاب العشرين فصاعدا، كتاب الثلاثين فصاعدا، كتاب الأربعين فصاعدا، كتاب قرب الإسناد، كتاب تفسير أسماء الله و ما يدعى به وصفه أبو العباس بن نوح و قال هو كتاب حسن كثير الغريب شديد، أخبرنا أبو العباس أحمد بن علی بن نوح قال: حدثنا الحسن بن حمزة العلوي الطبري، عنه بكتبه و قال أبو المفضل محمد بن عبد الله بن المطلب حدثنا محمد بن جعفر بن بطة و قرأنا عليه و أجازنا ببغداد في النوبختية و قد سكنها.

❖❖❖ الفهرست (للشيخ الطوسي)، ص ۸۱:

روایت از طریق علی بن ابراهیم دارد که تمام است. [مرحوم کلینی رحمته نیز این روایت را از علی بن ابراهیم نقل می‌کند که سند آن هم تمام است. بنابراین روایت از لحاظ سند صحیح است.

شکی نیست که مورد این روایت درباره‌ی بیع فضولی است و پسر مولای اوّل بدون اذن پدر، کنیز او را فضولتاً فروخته بود.

مرحوم شیخ رحمته در وجه استدلال به صحیحی محمد بن قیس می‌فرماید: به دو فقره‌ی این روایت می‌توان برای اثبات صحّت بیع فضولی در صورت الحاق اجازه‌ی مالک تمسک کرد؛ فقره‌ی اول، ظهور سیاق کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است که به مشتری فرمودند: پسر مولای اول که جاریه را به تو فروخته حبس کن، تا مالک بیع را تنفیذ کند (خُذِ ابْنَهُ يَعْنِي الَّذِي بَاعَ الْوَلِيدَةَ حَتَّى يُنْفِذَ لَكَ مَا بَاعَكَ)، از این که حضرت فرمودند «حَتَّى يُنْفِذَ لَكَ مَا بَاعَكَ» معلوم می‌شود به عنوان یک قاعده‌ی کلی، بیع فضولی با اجازه‌ی مالک مشروع می‌شود.

فقره‌ی دیگر، کلام امام باقر علیه السلام است که در مقام حکایت فرمودند: «فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ سَيِّدُ الْوَلِيدَةِ الْأَوَّلُ أَجَازَ بَيْعَ ابْنِهِ». از این فقره هم استفاده می‌شود بیع فضولی با اجازه‌ی بعدی مالک تصحیح می‌شود؛ زیرا کأن در هر یک از این دو مورد کبرایی مطوی است که هر عقد فضولی امکان تصحیح به اجازه را دارد.

اگر این روایت فقط نقل صرف قضیه بود، ممکن بود کسی اشکال کند که این روایت «قضیه فی واقعه» است، اما امام باقر علیه السلام ظاهراً درصدد نقل قضیه‌ای که هیچ حکمی از آن استفاده نشود نبودند. اصل قضیه هم فضیلتی برای امیرالمؤمنین علیه السلام یا یک قضاوت استثنایی یا معجزه و امثال اینها نبوده، بلکه امام باقر علیه السلام با

سندی بن محمد، له کتاب، أخبرنا به جماعة عن أبي المفضل عن ابن بطة عن الصغار عن [و أحمد بن أبي عبد الله عن السندی. (احمدی)
۱. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۳۵۳:

[الاستدلال للصحة بصحیحة محمد بن قیس]

و استدلال له أيضا تبعا للشهيد في الدروس بصحیحة محمد بن قیس عن أبي جعفر الباقر علیه السلام قال: قضی أمير المؤمنين علیه السلام فی ولیدة باعها ابن سیدها و أبوه غائب فاستولدها الذي اشتراها فولدت منه فجاء سیدها فخاصم سیدها الآخر فقال وليدتي باعها ابني بغير إذنی فقال علیه السلام الحكم أن يأخذ وليدته و ابنها فناشده الذي اشتراها فقال له خذ ابنه الذي باعك الوليدة حتى ينفذ البيع لك فلما رآه أبوه قال له أرسل ابني قال لا والله لا أرسل ابني حتى ترسل ابني فلما رأى ذلك سيد الوليدة أجاز بيع ابنه الحديث قال في الدروس و فيها دلالة على صحة الفضولی و أن الإجازة كاشفة... .

[توجيه الاستدلال بصحیحة محمد بن قیس]

و أما لو كان مناط الاستدلال ظهور سیاق کلام الأمير علیه السلام فی قوله خذ ابنه حتى ينفذ لك البيع. و قول الباقر علیه السلام فی مقام الحکایة فلما رأى ذلك سيد الوليدة أجاز بيع ابنه فی أن للمالك أن يجيز العقد الواقع على ملكه و ينفذه.

نقل قضیه، درصدد بیان حکمی شرعی بودند. بنابراین از دو فقره‌ی این صحیح‌ه استفاده می‌شود که بیع فضولی در صورت الحاق رضایت مالک، تصحیح می‌شود.

مناقشه‌ی شیخ رحمته‌الله در استدلال به صحیح‌ه‌ی محمد بن قیس

مرحوم شیخ رحمته‌الله اشکالی بر استدلال به این صحیح‌ه وارد می‌کنند که در ضمن آن، اشکال دیگری را هم می‌توان استفاده کرد ولی عمده، اشکال اوّل ایشان است. البته شیخ رحمته‌الله فی‌الجمله به هر دو اشکال پاسخ می‌دهند.

اشکال اوّل این است که هرچند ذیل روایت ظهور در تصحیح بیع فضولی با اجازه‌ی مالک دارد، اما در روایت خصوصیتی وجود دارد که مانع استدلال به آن می‌شود، و آن این‌که [ظهور روایت آن است که اجازه‌ی مسبوق به ردّ، مؤثر است] و چهار شاهد در این روایت وجود دارد که مالک جاریه، بیع فضولی را ردّ کرده بود، در حالی که اجماع قائم است اگر بیع فضولی توسط مالک ردّ شد دیگر با اجازه قابل تصحیح نیست. لذا نمی‌توان از این روایت یک قاعده‌ی کلیه برای تصحیح بیع فضولی ملحق به اجازه استفاده کرد، بلکه نهایت می‌توان گفت روایت در مقام بیان قاعده‌ی جزئی در مورد اِماء با خصوصیات مذکور در روایت است.

اما آن چهار شاهد عبارتند از:

۱. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۳۵۴:

[المناقشة فی الاستدلال بصحیح‌ه محمد بن قیس]

و لا یرد علیها شیءٌ ممّا یوهن الاستدلال بها، فضلاً عن أن یسقطه. و جمیع ما ذکر فیها من الموهنات موهنة، إلّا ظهور الروایة فی تأثیر الإجازة المسبوقه بالردّ، من جهة ظهور المخاصمة فی ذلك، و إطلاق حکم الإمام علیه السلام بتعین أخذ الجاریة و أنّها من المالك بناءً علی أنّه لو لم یردّ البیع وجب تقييد الأخذ بصورة اختیار الردّ و مناشدة المشتري للإمام علیه السلام و إلحاحه علیه فی علاج فکاک ولده، و قوله: «حتی ترسل ابني» الظاهر فی أنّه حبس الولد و لو علی قیمته يوم الولادة.

و حمل إمساكه الوليدة علی حبسها لأجل ثمنها كحبس ولدها علی القيمة ینافیهِ قوله علیه السلام: «فلما رأى ذلك سید الوليدة أجاز بیع الولد». و الحاصل: أنّ ظهور الروایة فی ردّ البیع أولاً ممّا لا ینکره المنصف، إلّا أنّ الإنصاف أنّ ظهور الروایة فی أنّ أصل الإجازة مجدیه فی الفضولی مع قطع النظر عن الإجازة الشخصية فی مورد الروایة غیر قابل للإنکار، فلا بدّ من تأویل ذلك الظاهر؛ لقیام القرینة و هی الإجماع علی اشتراط الإجازة بعدم سبق الردّ.

و الحاصل: أنّ مناط الاستدلال لو كان نفس القضية الشخصية من جهة اشتغالها علی تصحیح بیع الفضولی بالإجازة بناءً علی قاعدة اشتراك جمیع القضايا المتّحدة نوعاً فی حکم الشرعی كان ظهورها فی كون الإجازة الشخصية فی تلك القضية مسبوقه بالردّ مانعاً عن الاستدلال بها، موجباً للاقتصار علی موردها؛ لوجه علمه الإمام علیه السلام، مثل: كون مالک الوليدة کاذباً فی دعوی عدم الإذن للولد، فاحتال علیه السلام حيلة یصل بها الحقّ إلی صاحبه.

۱. نفس مخاصمه که مالک جاریه آمد خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام و اقامه‌ی دعوا کرد، شاهد بر این است که رضایت به بیع نداشته و آن را رد کرده است.

۲. این که حضرت به مالک جاریه مطلقاً فرمودند «خُذْ وَلِيدَتَكَ وَابْنَهَا» و تشقیق نکردند، معلوم می‌شود مالک، معامله راد کرده بود، و الا حضرت باید می‌فرمودند در صورتی که بیع را رد کردی یا اجازه ندادی، جاریه و ولد را بگیر.

۳. از مناشده و اصرار مشتری به امیرالمؤمنین علیه السلام که چاره‌ای برای رهایی فرزند او بیندیشند، معلوم می‌شود مالک بیع را رد کرده بود؛ یعنی چون راه بر او بسته شده بود این گونه التهاب و نگرانی داشت، و الا اگر معامله رد نشده بود، این همه التهاب معنا نداشت.

۴. ظاهر قول مشتری که به مالک گفت «لَا أُرْسِلُ ابْنَكَ حَتَّى تُرْسِلَ ابْنِي» این است که مالک، ولد او را حبس کرده بود تا مشتری قیمت یوم الولادة آن را بپردازد، و این بدان معناست که مالک بیع را رد کرده بود.

و این که گفته شود امساک مالک به این خاطر بوده که مشتری قیمت جاریه را بپردازد کما این که قیمت ولد را هم بپردازد، و لذا دال بر رد بیع نیست، این کلام با قول حضرت که فرمودند «فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ سَيِّدُ الْوَلِيدَةِ الْأَوَّلِ أُجَازَ بَيْعَ ابْنِهِ» منافات دارد؛ زیرا «أجاز» یعنی قبلاً بیع صحیح نبوده تا مستحق ثمن باشد.

بنابراین چهار شاهد وجود دارد که مالک، بیع را رد کرده است و از آن جا که اجماع وجود دارد بیعی که توسط مالک رد شود دیگر قابلیت تصحیح با حقوق اجازه را ندارد، پس حتی مورد روایت با الحاق اجازه قابل تصحیح نیست، لذا نمی‌توان با تمسک به آن، بیع فضولی چه رسد به سایر عقود فضولی را تصحیح کرد.

مرحوم شیخ رحمته الله فی الجمله به این اشکال پاسخ داده و می‌فرماید: هرچند این اشکال وارد است [زیرا ظهور روایت در رد بیع توسط مالک، قابل انکار نیست]، اما این اشکال منافاتی با استدلال به روایت ندارد. زیرا با قطع نظر از اجازه‌ی شخصیه در مورد روایت که بعد از رد مالک است، ظهور سیاقی روایت که در مقام اعطاء قاعده‌ی کلیه است که بیع فضولی با اجازه‌ی مالک تصحیح می‌شود، قابل انکار نیست. بله این اشکال در خصوص مورد وارد است و باید به گونه‌ای تأویل کنیم و آن این که مثلاً از ظهور روایت در

۱. قبلاً این مسأله بررسی شد که اگر شخصی بدون اذن مالک جاریه‌ی او را مستولده کند، باید قیمت ولد را به مالک بپردازد.

اجازه‌ی مسبوق به ردّ، به قرینه‌ی اجماع مذکور رفع ید کرده و می‌گوییم ردّ مالک، ثابت نیست. برخی نیز توجیه دیگری ذکر کرده‌اند که مالک، معامله را اجازه کرده بود اما چون اجازه کاشف حقیقی نیست که وطی مشتری در ملکش بوده، لذا مشتری باید قیمت ولد را به عنوان غرامت بپردازد. بنابراین لعل حبس ولیده و حتی ولدش، به خاطر این بوده که مشتری ثمن جاریه - البته در صورتی که ثمن جاریه را پرداخت نکرده باشد - و نیز قیمت ولد را بپردازد.

از اشکال اول و پاسخی که مرحوم شیخ بیان فرمودند، ضمناً اشکال دوم و جواب آن روشن می‌شود. اشکال دوم این است که این روایت «قضية فی واقعة» است و نمی‌توان حکم مستفاد از آن را به سایر موارد سرایت داد.

اما این اشکال وارد نیست؛ زیرا مرحوم شیخ رحمته الله بیان کرد مناط استدلال به این روایت، قضیه‌ی شخصی نیست بلکه ظهور سیاق کلام امیر المؤمنین علیه السلام که فرمودند «خُدِ ابْنَهُ يَعْنِي الَّذِي بَاعَ الْوَلِيدَةَ حَتَّى يُنْفَذَ لَكَ مَا بَاعَكَ» و نیز قول امام باقر علیه السلام که در مقام حکایت فرمودند «فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ سَيِّدُ الْوَلِيدَةِ الْأَوَّلِ أَجَازَ بَيْعَ ابْنِهِ» این است که کبرایی در این جا مفروغٌ منها است و آن این که بیع فضولی را می‌توان با اجازه تصحیح کرد. و اشکال ظهور مورد خاص در مؤثر بودن اجازه بعد از ردّ هم به نحو سابق قابل جواب است.

والحمد لله رب العالمين

جواد احمدی